

علف

«همراه با کوچ بختیاری»

(سفرنامه سه مرتبه‌ای که در سال ۱۹۲۴ به ایران آمدند و پایه‌های طایفه بابااحمدی، از ایل بختیاری، به آب زدند و از رود کارون گذشتند و از زردکوه بالا رفتند و به چهارمحال رسیدند. ساززه انسان است یا طبیعت برای ادامه حیات.)

نویسنده: میان‌سی کوپر

مقدمه: ویلیام ییب

ترجمه: شاهرخ باور (شیرازی)



تهران، ۱۳۹۲

سرشناسه	کوپر، مریان سی، ۱۸۹۳ - ۱۹۷۳ م.
عنوان و نام پدیدآور	Cooper, Merian C علف/ مریان ک. کوپر؛ مقدمه ویلیام بیب؛ عکاس و فیلمبردار ارنست ب. شودساک؛ مترجم شاهرخ باور (شیرازی).
مشخصات نشر	تهران: نامک، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	۱۹۶ ص: مصور.
شابک	۳-۰۳-۶۷۲۱-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
یادداشت	عنوان اصلی: Grass, 1925.
یادداشت	نمایه.
موضوع	بختیاری -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی
موضوع	بختیاری
موضوع	کوچ -- ایران
موضوع	چهارمحال و بختیاری -- سیر و سیاحت
شناسه افزوده	بی. بی. ویلیام
شناسه افزوده	Beebe, William
شناسه افزوده	شودساک، ارنست بی، ۱۸۹۳ - ۱۹۷۹ م.
شناسه افزوده	Schoedsak, Ernest عکاس
شناسه افزوده	شاهرخ، ۱۳۲۰ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۱ ی ۹۳ ب ۳ / DSR ۷۲
رده‌بندی دیویی	۵ / ۶۷۱
شماره کتابشناسی ملی	

نامک در زبان پهلوی (فارسی میانه) به معنای کتاب و نامه است.
تهران، صندوق پستی ۴۱۹۷ - ۱۱۱۵۵، تلفن: ۶۶۴۱۷۶۳۶



علف (همراه با کوچ بختیاری

نویسنده: مریان سی کوپر

مترجم: شاهرخ باور (شیرازی)

طرح جلد: علی بخشی

چاپ اول: ۱۳۹۳، شمارگان: ۱۱۰۰ جلد

لیتوگرافی: کارا

چاپ: سعدی

ISBN: 978-600-6721-0 3-3

شابک: ۳-۰۳-۶۷۲۱-۶۰۰-۹۷۸

تمامی حقوق برای نشر نامک محفوظ است.

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

پخش: سبحان ۶۶۹۵۴۵۷۲ و ۰۹۱۹۵۵۳۸۱۲۱ (نادر نامداری قره‌قانی)

فهرست مطالب

۹	پیش‌گفتار
۱۳	مقدمه مترجم
۱۷	علقه
۱۹	مقدمه

فصل یکم:

۲۵	در اردوی شاهزاده [ایل خان] چادر نشین
۳۰	اردوی خان - شوشتر - ۳۰ مارس ۱۹۲۴

فصل دوم:

۴۷	سوار بر کلک شاهانه از پوست بز
۴۷	اردوی خان - ۳۱ مارس
۵۱	اردوی خان - ۱ آوریل
۵۸	شوشتر - ۲ آوریل

فصل سوم:

۶۳	بازوهایش مثل بازوی گوریل بود
۶۳	شوشتر - ۸ آوریل
۶۸	اردوی بابااحمدی - ۹ آوریل

فصل چهارم:

۸۳	راز و رمز عشایر
۸۹	اردوی بابااحمدی - ۱۰ آوریل
۹۶	اردوی بابااحمدی - ۱۱ آوریل
۱۰۰	اردوی بابااحمدی - ۱۲ آوریل

فصل پنجم:

۱۰۳	آنها باستی می‌کنند
۱۰۳	اردوی بابااحمدی - ۱۵ آوریل
۱۰۸	اردوی بابااحمدی - ۱۶ آوریل
۱۱۳	اردوی مادر
۱۱۵	اولین اردوی کوچ - ۱ آوریل
۱۲۰	عبور از کارون

فصل ششم:

۱۳۳	هم‌پای حیدر در مسیر کوهستانی
۱۳۳	هفتمین اردوی کوچ - ۱ ماه مه
۱۴۶	نهمین اردوی کوچ - ۳ ماه مه

فصل هفتم:

۱۴۵	عشایر گرد هم می‌آیند
۱۴۹	یازدهمین اردوی کوچ - ۵ ماه مه
۱۵۱	سیزدهمین اردوی کوچ - ۸ ماه مه

فصل هشتم:

۱۵۹	جایی که قدرت حرف آخر را می‌زند
۱۵۹	چهاردهمین اردوی کوچ - ۱۲ ماه مه

پانزدهمین اردوی کوچ - ۱۳ ماه مه ۱۶۳

هیجدهمین اردوی کوچ - ۱۹ ماه مه ۱۶۶

فصل نهم:

بای برهنه در برف ۱۷۳

بیست و دومین اردوی کوچ - ۲۶ ماه مه ۱۷۳

بیست و پنجمین اردوی کوچ - ۲۹ ماه مه ۱۷۶

بیست و هشتمین اردوی کوچ - ۳۰ ماه مه ۱۸۷

فصل دهم:

سرزمین علف ۱۹۱

کتاب مرجع ۱۹۳

نمایه ۱۹۵

پیش‌گفتار مترجم

دست یازیدن به ترجمه این کتاب خود داستان مفصلی دارد. در بالای صفحه ۵ این کتاب پدرم زنده‌یاد محمود باور به انگلیسی نوشته: «اگر زمان و عمر اجازت می‌داد ارزش ترجمه دارد.» امضاء محمود باور ۱۵/۱۹۰۰

تا جایی که به یاد دارم او خود هرگز فرصت ترجمه این کتاب را نیافت و ای کاش فرصت یافته بود، چون دانش و فرهنگ انگلیسی او وقف و احاطه‌اش به زبان و ادب فارسی بسیار گران‌سنگ بود. بعدها نیز اشتیاق به ترجمه این کتاب بازگشت به این کتاب را به وی نداد. مرا چه در قیاس با او.

در آن سال‌ها وی ضمن مدیریت منطقه نفت‌خیز گچساران به کیف کتاب تحقیقی و تاریخی و تبارشناسی خود به نام «کوه‌گیلویه و ایلات آن» سه سال ۱۳۲۴ منتشر شد همت گماشت. کتابی که هنوز پس از سالیان دراز یکی از کتب مرجع در زمینه کوه‌گیلویه و ایلات و عشایر آن است و مورد توجه محققان داخلی و خارجی. من هم سال‌ها به این کتاب و دست‌خط پدرم که در بالا ذکر شد و کلیشه آن را ملاحظه می‌فرمایید با حسرت می‌نگریستم و جرئت پرداختن به آن را نداشتم.

Book of the Month
in a life period

October 5 - 1942

FOREWORD

"*Arma virumque cano*" or rather it should be *Arma virumque cano* for it is the adventure and the man to whom I offer these words. Merian Cooper is one of the small company of us who finds that:

"It's like a book, I think, this bloomin' world,
Which you can read and care for just so long,
But presently you feel that you will die
Unless you get the page you're readin' done—
And turn another—likely not so good!
But what you're after is to turn 'em all."

If that does not explain the inception and achievement of this volume, then paper type and binding might better have remained in their original shapes of tree-trunks and whatever ink is made of.

Some of us are not incurious about the migrations of birds: the way of a wren fly

سالها از عمرم به بطلان گشت با این سه سرانجام تصمیم گرفتم بضاعت خود را در برگردان این سفرنامه در دست به محک آزمایش بگذارم. امید است اشتباهات مرا که کم هم نیست به دیدگاه اغماض بگردند و سپاس گزار خواهم شد که در بونه نقد و آزمایش سروران قرار گیرم.

ترجمه کتاب را به روان پاک پدري که یک عده از فرزندانی برومند و تحصیل کرده و با وجدان و مفید به جامعه ایرانی تحویل دادند تقدیم می کنم.

هم چنین وظیفه خود می دانم که به روان پاک گردان و دلاور مردان و شیر زنان ایل بختیاری که در این کتاب از آنها نام برده شده و یا عکس شده بخش صفحات این کتاب شده، درود بفرستم و برایشان طلب آمرزش کنم. درود خود را به تمام بازماندگان این دلاورمردان خطه بختیاری تقدیم می دارم و برایشان طول عمر می طلبم.

در ترجمه قسمتی از کتاب خود را جای این دلاوران می گذاشتم - خود را می دیدم که زن و فرزند و دردانهام را روی کَلک بسته ام و با توکل به خدا

به دست سیلاب خروشان سپرده‌ام و خود پشت سرشان پا می‌زنم و پا می‌زنم و فریاد می‌کشم و دستم به جایی جز به آب، بند نیست.

در چشم اندیشه‌ام می‌دیدم که دردانه‌ام از وحشت جیغ می‌کشد و آنگاه چشم‌خانه‌ام از اشک لبریز می‌شود و لب شوری‌اش را حس می‌کنم.

باب‌تی رودخانه لندر^۱ و رود تمبی^۲ و مارون^۳ خروشان را ببینید تا احساس می‌ورک کنید.

شاهرخ باور

۱. گذار لندر ناحیه‌ای است کوهستانی بین مسجدسلیمان و اندیکا که ۷۲۰ م. ارتفاع دارد و در این محل است که رود کارون خیلی باریک و عمیق می‌شود.
 ۲. رودخانه تمبی از دامنه موردفیل سرچشمه گرفته از رأس شمالی آسماری بین مل‌گیر و تمبی و از چم‌فراخ مسجدسلیمان می‌گذرد و در نزدیکی شوشتر به کارون می‌ریزد.
 ۳. مارون (جراحی) نام قدیم آن طاب است که پس از اتصال چند رود دیگر از شمال دهدشت می‌گذرد و سپس وارد دشت بهبهان می‌شود و به تالاب شادگان می‌ریزد. نیمی متوسط آن در فروردین ۵۳۶۰ مترمکعب در ثانیه است.
- (با تشکر از آقای عباس شهنی بابت ارسال مطالب فوق)

مقدمه مترجم

دکتر بهمن مصطوفی است. دانشگاه کلمبیا می‌نویسد: «علف یک فیلم صامت یگانه نیست بلکه یادمانی بزرگ از زندگی پرماجرایی سه انسانی است که آن را به وجود آورده‌اند چرا که بدون داشتن جزئیات زندگی و شخصیت تک تک آنها و نیز شناختن مسیری که آنها مشترکاً می‌پیمایند نمی‌توان از تماشای این فیلم لذت کامل برد. این سه انسان شجاع و خردمند فکر و خلاق توانسته بودند در وقتی به‌هنگام و در مکانی درست گرد هم آیند.»

من خود همیشه مایل بودم بدانم این سه بازیگر با چه انگیزه‌ای با هم به سیر آفاق و انفس پرداختند تا این که کتاب «علف» منتهی به من مقصود لو به‌دستم رسید. این است خلاصه‌ای از شرح زندگی آنها به قلم من: «کوپر آمریکائی ۱۸۹۳-۱۹۷۳ در جکسون ویل فلوریدا متولد شد. در جنگ جهانی اول با سمت خلبان در فرانسه خدمت کرد و طی حادثه‌ای به اسارت ارتش آلمان درآمد. یک‌بار هم هنگامی که گردانی را در دفاع از لهستان برابر بلشویک‌ها رهبری می‌کرد هواپیمایش مورد اصابت گلوله ارتش روس قرار گرفت و اسیر شد. او ماجراجو، کنجکاو، ورزشکار، مشت‌زن و شناگر ماهری بود.»

خانم مارگاریت هریسن جاسوسی بود که در پوشش خبرنگار روزنامه



ارنست شودساک

مریان کوپر

بالتیمور به آلمان سفر کرده و به زبانهای فرانسه و آلمانی تسلط کامل داشت. او تا تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۶۱ تحت شماره ۲۹۶۱ زندانی شد به جاسوسی برای اداره جاسوسی ارتش آمریکا مشغول بود. مارگاریت با کوپر که به عنوان سرباز لهستانی زندانی شده بود به حسد آلمان با هم برخورد کردند و مارگاریت کمکهای غذایی به کوپر داد.

كوپر در ۱۲ آوریل ۱۹۲۱ از زندان گریخت و خود را از مرکز صلیب سرخ آمریکا معرفی کرد.

خانم هریسن ۹ ماه زندانی بود و به سل مبتلا شد. او در ۲۱ اکتبر ۱۹۶۱ از زندان آزاد شد و به آمریکا رفت. کوپر پس از سه ماه از ورشو به برلین رفت و با مارگاریت که از آمریکا آمده بود ملاقات کرد.

ارنست شودساک در ۸ ژوئن ۱۸۹۳ در کانسیل بلافز ایوا به دنیا آمد. با قایق به سانفرانسیسکو رفت و فیلم بردار جنگی شد. با کشتی به فرانسه رفت و به جبهه جنگ اعزام شد. در ۱۹۱۹ به ورشو رفت و در وین با کوپر آشنا شد.



مارگاردیت هریسن

شودساک می گوید: «ما هم گرا در ایستگاه قطار فرانس ژرف دیدیم. ناگهان دیدم از انتهای یکی از سکوها یک زن آلمانی با لباس نظامی کثیف در حالی که یک لنگه چکمه فرانسوی به یک پای و یک لنگه چکمه آلمانی به پای دیگر دارد و یک شمشیر نیروی دریائی آمریکا به کمر بسته است به طرف من می آید. او کوپر بود که به تازگی از زندان آلمان خلاص شده بود. در آلمان کوپر هم در مارگاردیت هریسن در دسامبر ۱۹۱۹ وارد ورشو شد. در آلمان کوپر هم در ورشو بود و آنها با هم ملاقات کردند.

شودساک و کوپر بار دیگر در سپتامبر ۱۹۲۱ در لندن همدیگر را دیدند و تصمیم گرفتند به مناطق بکر و دور افتاده دنیا سفر کنند و از قبایل ناشناس و آداب و رسوم آنها فیلم برداری کنند.

او گفته: «حضور در جنگ یونان و ترکیه باعث شد من مجذوب خاورمیانه شوم و از آنجا به ایران بروم.»

او در طول تحقیقاتش در انجمن جغرافیای آمریکا مطالعاتی هم درباره ایلات

و عشایر داشت و این موضوع به‌ویژه زندگی مردمی که در سرزمین‌های ناهموار میان ترکیه در کناردریای سیاه تا خلیج فارس زندگی می‌کردند، توجهش را جلب کرد. شودساک می‌گوید «مشهور بود که کردها لباس‌ها و رسوم جالبی دارند». کردستان یک منطقه سخت کوهستانی در مرز ترکیه و ایران و عراق بود. این‌گونه بود که ایده اولیه فیلم «علف» در ذهن آنها شکل گرفت. کوپر برای تامین منابع مالی به آمریکا رفت و با مارگاریت هریسن برخورد کرد. مارگاریت به دیدن بری وایت در امور خارجه به واشنگتن رفت و درباره‌ی کردهای منطقه آناتولی ترکیه صحبت کردند و او گفت عشایر ایران که در کوه‌های مرکزی زاگرس زندگی می‌کنند، جنایت بیشتری برای آنها خواهند داشت.

آنها از راه‌ساز روسیه به بغداد رفتند و کوپر با یک سیاست‌مدار انگلیسی به نام سر رولند یلشن آشنا شد که توصیه کرد به سراغ ایل بختیاری در جنوب ایران بروند. خانم یلشن در بل کارشناس امور خاور میانه هم که با ایل بختیاری آشنائی داشت، کوپر را از طریق بندر محمره (خرمشهر) وارد ایران شوند.

بدین طریق بود که این سه جهان‌گرد وارد ایران شدند.